

فاجعه ده دقیقه ای

خبرگزاری مهر - گروه جامعه؛ ده دقیقه بیشتر نتوانستم روی صندلی‌های سنگی جلوی تئاتر شهر منتظر عکاس بنشینم. با مدیر روابط عمومی تماس گرفتم تا قبل از رسیدن عکاس زودتر وارد ساختمان مجموعه شده و از شر نگاه‌های سنگین‌تر از سنگی که روی آن نشسته بودم خلاص شوم.

در همان ده دقیقه‌ای که مدیر روابط عمومی جواب تلفنش را بدهد چه اتفاقاتی که نیفتاد. کاش یک روز همه آنهایی که مخالف حریمی برای تئاتر شهر هستند با ماسک و کلاه تنها ده دقیقه می‌نشستند روی صندلی‌های سنگی و می‌دیدند در این پارک غیرفرهنگی چه می‌گذرد.

آن وقت شاید متوجه آن می‌شدند که چه اتفاقی در حال رخ دادن است بدون توجه به شنیده‌های‌شان.

لزومی ندارد ساعت‌ها وقت تلف شود تا فهمید در پارک دانشجوی چهارراه ولیعصر چه می‌گذرد. همه اینجا را می‌شناسند از کوچک و بزرگ، پیر و جوان، زن و مرد، فرهنگی و غیرفرهنگی. اینجا همه نوع اسمی دارد جز پارک دانشجوی. شاید تنها پارکی باشد که دانشجوی واقعی در آن دیده نمی‌شود تا چند ساعتی را در این فضا وقت بگذراند. ولی دانشجویما زیاد است.

یکی از این دانشجویان را در همان ده دقیقه کدایی دیدم. دختری مقنعه پوشیده ولی ظاهری که هیچ دانشگاهی او را نمی‌پذیرد.

با دوستانی شبیه به خود روی صندلی سنگی نشسته بودند پسری به آن‌ها نزدیک شد و بعد از صحبتی کوتاه همراه شدند. این همراهی معنای مختلفی دارد. پارک نشینان خوب می‌دانند.

دیگری مرد میان‌سالی بود که رو به روی هر جایی از این صندلی سنگی که بنشینید حتماً او را می‌بینید و یا کسی شبیه به او را.

مدام سیگار می‌کشد انگار تازه به شهر آمده است. نگاه از روی شما بر نمی‌دارد لابه لای همان سیگار کشیدن هایش حتماً دارد بررسی می‌کند شما چه کسی هستید؟ چه برخوردی با او خواهید داشت. از زل زدن هایش می‌تواند بفهمد که چه واکنشی به او دارید وقتی کاسب نشود، برای چندمین بار تلاش می‌کند کاسه آشی از فروشنده بخرد؛ به جایش بد و بیراه می‌خرد.

داخل پارک پیرمردهایی نشسته و تخته نرد و شطرنج بازی می‌کنند. شاید آنها تنها کسانی باشند که همه حواسشان به صفحه سیاه شده شطرنجی است که دورتا دورش نشسته‌اند.

در پارک دانشجو کمتر می‌توان صندلی خالی پیدا کرد. واقعاً چرا؟ چرا خیلی از افراد ساعت‌ها در این پارک می‌نشینند حتی در روزهای سرد سال؟ کافی است یک نفر بلند شود و شما بشینی مرد باشی یا زن فرقی ندارد آنکه بخواهد می‌آید عذرخواهی می‌کند و کنارتان می‌نشیند و تلاش می‌کند راهی برای حرف زدن پیدا کند.

چند دقیقه‌ای که بگذرد از گوشه و کنار همان صندلی‌های سنگی و سرد بوی مشمئزکننده ای آزارت می‌دهد سر که بگردانی تنها زباله نیست که به داخل سطل پرتاب نشده است. محتویات معده افرادی است که حال خرابی داشته‌اند.

ترجیح می‌دهی آنجا را ترک کنی اگر از اهالی پارک نباشی ده دقیقه هم زیاد است آنجا بمانی. اینجا برای نشستن جا ندارد. نه اینکه صندلی خالی نباشد؛ فضا مناسب وقت گذراندن در این فضای سبز نیست.

جایی که در مرکز شهر تهران قرار دارد. کنارش مسجد ساخته شده به نام حضرت ولی عصر (عج). در چهارراهی که ساختمان تئاتر شهر را باید از میان همه هجوم‌هایی که دست فروشان و ساخت و سازها به آن برده‌اند تا منظره‌اش را زشت کنند، پیدا می‌کنی. ساختمانی که بزرگترین مجموعه نمایشی در ایران است اما آنچه که در حاشیه‌اش نمایش داده می‌شود تنها آسیب‌هایی است که شهر تهران با آن رو به رو است. بدون مدیریت و بدون

تفکر برای حل آن

نویسنده : مهرداد کلاته، تاریخ ارسال : سه شنبه 5 اسفند 1399 ساعت 8:01 بعد از ظهر